

نگاه مقایسه‌ای به جایگاه علوم حدیث

سنت، به عنوان دومین منبع اسلام و استنباط معارف اسلامی پس از قرآن کریم، علاوه بر حجیت مستقل، مفسر کتاب و راهنمای عقل است. نظر به چنین اهمیتی، علوم حدیث به عنوان دانش متولی شناخت و تبیین سنت، یکی از نخستین علوم است که در قرن اول تاریخ اسلام و تأسیس علوم اسلامی، به وجود آمده است. گرچه از آن روزگار تاکنون علوم حدیث به عنوان دانش پایه در استنباط تمامی معارف اسلامی به کار می‌رود، اما همچنان نیازمند باز کاوی و بررسی‌های بیشتر است. از این رو ملاحظاتی در این خصوص تقدیم می‌گردد:

یک.

دستیابی به سنت راه‌هایی دارد که گاه سنت کاشف نامیده می‌شود. سنت کاشف در واقع، راوی و گزارشگر سنت است، نه خود سنت. با وجود تنوع در راه‌های کشف سنت که از خبر متواتر و قطعی و واحد تا اجماع و سیره متشرعه را در بر می‌گیرد، احادیث و روایات همچنان مهم‌ترین و مطمئن‌ترین مسیر دسترسی به سنت به شمار می‌روند. زیرا:

الف: مضمون روایات صرفاً گزارش‌گر دیدگاه کلی معصوم نیست، بلکه محتوای این دیدگاه را - گفتار یا رفتار - با تفصیل بیان می‌کند. اما اجماع و سیره متشرعه، ما را تنها به دیدگاه کلی - تأیید یا رد - معصوم رهنمون می‌شود.

ب: تفاوت اول به نوبه خود موجب می‌شود تا اطلاعات و عمومات لفظی روایات، مورد

توجه قرار گیرند اما دلیل لیبی کاشف از سنت، این کاربرد را ندارد. از این رو در هنگامی که دامنه سنت مورد تردید باشد، تمسک به اطلاقات و عمومات ادله لفظی (روایات) راهگشا خواهد بود، در حالی که در مورد سنت کشف شده توسط اجماع و سیره متشرعه، چون دلیل لیبی به حساب می آیند، به قدر متیقن اکتفا می شود.

ج: فزونی شمار روایات نسبت به موارد انعقاد اجماع یا وجود سیره متشرعه، سبب شده است تا حجم احکام و معارف به دست آمده از راه روایات، بسیار بیشتر از راه های دیگر باشد. از این رو جستجو و شناسایی روایات مرتبط با عرصه های مختلف معارف اسلامی، بیش از اجماع و سیره توجه محققان اسلامی را به خود جلب کرده و آنان را نیازمند تأسیس دانشی مستقل با شاخه های متنوع - به نام علوم حدیث - ساخته است.

د: روایت، جنس و نوع سنت را - گفتار یا رفتار - نیز حکایت می کند اما راه هایی مانند اجماع یا سیره تنها اصل وجود سنت موافق را ثابت می کنند، اما نوع آن را گزارش نمی کنند.

دو.

با وجود تأسیس دانش های روش شناختی مانند اصول استنباط احکام (اصول فقه)، و امید تأسیس اصول استنباط اعتقادات (اصول علم کلام) و اصول استنباط اخلاقیات (اصول علم اخلاق اسلامی) در آینده ای نزدیک، هیچ یک از آنها ما را از علوم حدیث بی نیاز نمی کند؛ زیرا:

الف: علوم یادشده، به تبیین تمامی حجج و مصادر معرفتی معتبر (ظهورات، اخبار، اجماع، اصول لفظی و عملی و ...) برای استنباط شاخه معینی از معارف اسلامی می پردازند و شرایط و دامنه حجیت آن مصادر را در همان دسته از معارف - اعتقادات یا اخلاق و یا احکام - می سنجند. به همین جهت ادعای بسندگی اصول فقه نسبت به کلام و اخلاق اسلامی، و بی نیازی از تأسیس اصول علم کلام و اصول علم اخلاق، ناموجه است.

اما علوم حدیث، به بحث از یکی از این حجج و مصادر - یعنی سنت و طرق آن - می پردازد، اما نه فقط برای استنباط احکام (آنچنان که اصول فقه بحث می کند)، بلکه ناظر به کاربردهای آن در استنباط تمامی حوزه های معارف اسلامی اعم از اعتقادات، اخلاق و احکام است. به همین دلیل نسبت مسائل علوم حدیث با دانش هایی چون اصول فقه، عموم و خصوص من وجه است. چون تنها به یک دسته از حجج و مصادر

استنباطی (سنت و طرق آن) می‌پردازد که در این صورت اخص از علوم یادشده است. اما دامنه بررسی‌های آن به دسته خاصی از معارف اسلامی محدود نمی‌شود و از این جهت اعم از آنهاست.

ب: علوم روش‌شناختی یادشده، به تبیین حجج و مصادر معرفتی معتبر در استنباط شاخه معینی از معارف اسلامی می‌پردازند و میزان حجیت آنها را می‌سنجند. از این رو علم اصول فقه، اعتبار خبر واحد در استنباط احکام را به بحث می‌گذارد و شرایط و دامنه حجیت آن را به صورت کلی - همچون وثاقت راوی یا وثوق مضمون، و عدم مخالفت با کتاب - تعیین می‌کند. اما علوم حدیث، ضوابط عینی آن شرایط و دامنه را با توجه به وضعیت موجود حدیث، ترسیم می‌کنند و راههای یافتن حدیث واجد شرایط حجیت را ارائه می‌دهد؛ مانند راه‌های اثبات وثاقت راوی، و اسباب اعتماد به مضمون حدیث، اسباب جعل یا تعارض احادیث و ...

بنابراین علوم حدیث در نقش معیارشناسانه خود - که اصول الحدیث متکفل آن است - در طول علم اصول فقه و دانش‌های مشابه قرار می‌گیرد و متأخر از آنهاست.

ج: شاخه‌هایی از علوم حدیث مانند فقه الحدیث و رجال الحدیث، بر خلاف قواعد فقه الحدیث و قواعد رجال الحدیث، به صورت کارگاهی و عینی به بررسی احادیث معین می‌پردازند، و به جای بحث‌های کبروی - همانند اصول فقه و اصول علم رجال -، به صورت صغروی بر مطالعات جزئی و کاربردی تمرکز دارند. از این رو این دسته از علوم حدیث، در دو مرحله متأخرتر از دانش‌هایی همچون اصول فقه قرار می‌گیرند.

بنابراین این ادعا که تحصیل اصول فقه و دانش‌های مشابه، ضرورتی جدی برای علوم حدیث باقی نمی‌گذارد، ناشی از فقدان نگاه مقایسه‌ای دقیق به کارکرد و مسائل آنها به نظر می‌رسد.

والسلام

مدیر مسئول